

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«مسألة اختلف أصحابنا في كون هذا الخيار على الفور أو على التراخي على قولين: و استند للقول الأوّل و هو المشهور ظاهراً إلى كون الخيار على خلاف الأصل»

فور و تراخی در خيار غبن

مرحوم شیخ(ره) در این مسئله این بحث را بیان کرده‌اند که در مواردی که خيار غبن در معامله‌ای ثابت است و مغبون توجه پیدا می‌کند به اینکه خيار غبن دارد، آیا خيار غبن فوریت دارد، یا اینکه عنوان تراخی در آن مطرح است؟

به عبارت دیگر آیا اگر مغبون فوراً از خيار غبن استفاده کرد، صحیح است و بعد از زمان فوریت دیگر خيار غبنی در کار نیست و یا اینکه به صورت تراخی است و فوریت معتبر نیست و هر زمانی که بخواهد می‌تواند از این خيار غبنش استفاده کند.

دو قول در مسئله وجود دارد، که برای هر کدام یک از این دو، دلیل‌هایی هم ذکر شده، البته و بعضی هم در مسئله تفصیل داده‌اند.

ادله مشهور بر فوریت خيار غبن

مشهور قائل‌اند به اینکه خيار غبن عنوان فوریت دارد، که برای مشهور دو دلیل اقامه شده است؛

دلیل اول اکتفای بر قدر متیقن

دلیل اول این است که خيار یک امر بر خلاف اصل است، برای اینکه در اول خيارات اثبات کردیم که اصل اولی در معامله لزوم است و وجود خيار بر خلاف این اصالة اللزوم است، که در موارد خلاف اصل و قاعده، باید بر قدر متیقن اکتفاء شود، که قدر متیقن از خيار غبن فوریت است، یعنی این مقدارش إجماعی و مسلم است، که اگر مغبون فوراً از خيار خودش استفاده و معامله را فسخ کرد، این فسخ نافذ است، اما بعد از زمان فوریت، باید به همین اصالة اللزوم عمل کنیم.

دلیل دوم را مرحوم محقق ثانی(ره) در جامع المقاصد آورده و فرموده: در هر جایی که یک عموم افرادی داریم، به دنبالش عموم ازمانی هم وجود دارد و بین عموم زمانی و عموم افرادی ملازمه است، مثلاً در این مثال معروف «أكرم العلماء» که عموم افرادی داریم، که یعنی هر عالمی را إکرام کن، ایشان فرموده: به دنبال این عموم افرادی، عموم ازمانی هم وجود دارد، یعنی «أكرم كل عالم في كل زمان»، چون اگر عموم ازمنی در کار نباشد، عموم افرادی هم بی‌فایده می‌شود. عموم افرادی زمانی فایده دارد که هر عالمی، در هر زمانی إکرامش واجب باشد.

بعد ایشان فرموده: حال که این قاعده را درست کردیم که عموم افرادی با عموم ازمانی ملازمه دارد، در اینجا یک اصالة اللزومی داریم که عموم افرادی دارد و می‌گوید: هر معامله‌ای لازم است، که می‌گوییم: عموم افرادی، عموم زمانی را هم دنبال خودش دارد، یعنی هر معامله‌ای در هر زمانی لازم است.

بنابراین در معامله‌ی غبنیه که عموم اصالة اللزوم را تخصیص می‌زنیم، اگر علاوه بر زمان فوریت، غیر زمان فوریت را هم تخصیص زدیم، این موجب زیاده‌ی تخصیص در عموم ازمانی است.

به عبارت دیگر از طرفی می‌گوییم که: هر معامله‌ای در هر زمانی لازم است و از طرف دیگر هم می‌گوییم که: معامله‌ی غبنیه لازم نیست و مغبون در معامله‌ی غبنیه خیار غبن دارد، حال اگر این خیار غبن در معامله‌ی غبنیه را به زمان فوریت مختص کنیم، یک تخصیص لازم می‌آید، یعنی از این عموم ازمانی، یک فرد در یک زمان خارج شده و آن هم معامله‌ی غبنیه در زمان فوریت است.

اما اگر فوریت را معتبر نداشته و گفتیم: زمان‌های بعد هم همین طور است، این موجب زیاده‌ی تخصیص در عموم ازمانی می‌شود.

ادله نافی فوریت

در مقابل مشهور کسانی که گفته‌اند: خیار غبن فوریت ندارد، به استصحاب استدلال کرده و گفته‌اند: اول زمانی که مغبون علم به وجود غبن پیدا کرد، خیار غبن داشت، یعنی در زمان فوریت مسلماً مغبون خیار غبن دارد، حال بعد از زمان فوریت شک می‌کنیم که آیا خیار غبن مغبون باقی هست یا نه؟ بقاء خیار غبن را استصحاب می‌کنیم.

تفصیل صاحب ریاض(ره) در مسئله

صاحب ریاض(ره) در مسئله تفصیل داده و فرموده: باید ببینیم که دلایمان برای خیار غبن چه دلیلی است؟ عمدتاً برای خیار غبن دو دلیل داشتیم؛ یکی إجماع علماء و دوم قاعده‌ی لاضرر.

ایشان فرموده: اگر دلیل خیار غبن را إجماع فقهاء بدانیم، مجالی برای تمسک به إستصحاب هست، چون معقد و موضوع إجماع مغبون است و فقهاء إجماع دارند که مغبون خیار غبن دارد، لذا اگر زمان فوریت از بین رفت، در زمان دوم موضوع باقی است، چون موضوع و معقد إجماع مسئله‌ی مغبون است، در نتیجه می‌گوییم: این مغبون خیار غبن دارد و خیار غبنش را استصحاب می‌کنیم.

به یک عبارت دیگر یکی از چیزهایی را که در استصحاب معتبر می‌دانیم، بقاء موضوع است، که موضوع باید باقی باشد و موضوع در زمان مشکوک با موضوع در زمان متیقن باید واحد باشد، آن هم وحدت عرفیه، که در اینجا صاحب ریاض(ره) فرموده: اگر دلیل خیار غبن را إجماع قرار دهیم، موضوع باقی است، چون موضوع مغبون است و مغبون هم در زمان غیر فوریت هنوز باقی است و عنوان مغبون بر آن صدق می‌کند، لذا می‌گوییم که: این شخص مغبون در زمان فوریت خیار غبن داشت، حال هم خیار غبن را برای او استصحاب می‌کنیم.

اما اگر دلیل خیار غبن را قاعده‌ی لاضرر قرار دادیم، معنای مشهور لاضرر این است که هر حکمی را که موجب ضرر باشد نفی می‌کند، که در اینجا مرحوم صاحب ریاض(ره) فرموده: در این صورت دیگر قول مشهور را قائل می‌شویم که خیار عنوان فوریت را دارد، چون موضوع لاضرر خود ضرر است و ضرر با زمان فوریت قابل إندفاع است، یعنی در همان زمان عرفی که عنوان فور را دارد، که متوجه شده که در معامله مغبون واقع شده است، در همان زمان می‌تواند ضرر را از خودش دفع کند، پس قاعده‌ی لاضرر در همین زمان جریان دارد، اما نسبت به زمان بعد از فوریت دیگر قاعده‌ی لاضرر جریان ندارد.

به عبارت دیگر در استصحاب وحدت موضوع لازم داریم و اگر دلیل خیار غبن را قاعده‌ی لاضرر قرار دادیم، موضوع عنوان ضرر می‌شود و ضرر بعد از زمان فوریت محقق نیست. در زمان فوریت اگر معامله بخواهد لازم باشد، ضرری می‌شود، که در اینجا می‌گوییم که: خیار غبن وجود دارد، اما بعد از زمان فوریت عنوان ضرر وجود ندارد، لذا وقتی که عنوان ضرر وجود نداشت، دیگر قاعده‌ی لاضرر جریان ندارد، لذا استصحاب هم جریان ندارد، چون استصحاب در صورتی است که موضوع باقی باشد.

پس خلاصه‌ی حرف صاحب ریاض این شد که اگر دلیل خیار غبن را إجماع قرار دادیم، تمسک به استصحاب جا دارد، برای اینکه بعد از زمان فوریت موضوع باقی است، یعنی موضوع در زمان مشکوک و زمان متیقن واحد است و لذا خیار غبن را استصحاب می‌کنیم اما اگر دلیل خیار غبن را قاعده‌ی لاضرر قرار دادیم، چون موضوع ضرر هست و ضرر با زمان فوریت قابل إندفاع است، دیگر بعد از زمان فوریت موضوع قاعده‌ی لاضرر وجود ندارد و لذا جایی برای تمسک بـاستصحاب نیست.

بررسی اقوال در مسئله

بعد مرحوم شیخ(ره) شروع به بررسی این کلمات کرده و فرموده: «و يمكن الخدشه في جميع الوجوه»، در همه‌ی این وجوه می‌توانیم خدشه کنیم.

نقد بررسی دلیل نظر مشهور

مرحوم شیخ(ره) فرموده: اما دلیل اول مشهور، از این جهت که گفته‌اند: خیار بر خلاف أصل است و أصل بر لزوم معامله است و در موارد در خلاف أصل، باید بر قدر متیقن إكتفاء کنیم و قدر متیقن هم فوریت است، لذا بعد از زمان فوریت خیار غبن وجود ندارد، قابل خدشه است و جوابش هم خیلی آسان است.

درست است که در موارد بر خلاف أصل، باید بر قدر متیقن اکتفاء کرد، اما این جایی است که دلیل نداشته باشیم، اما در ما نحن فیه که دلیل بر زائد از قدر متیقن داریم و آن استصحاب است، دیگر جایی برای این حرف نیست.

ما برای زمان بعد از فوریت استصحاب را داریم، که دلیل است، لذا دیگر نوبت به این بحث نمی‌رسد که در موارد بر خلاف أصل باید بر قدر متیقن إكتفا کنیم.

اما کلام محقق ثانی(ره) در جامع المقاصد که بحث مهمی است، که مرحوم شیخ(ره) در اینجا مطرح کرده و بحث مفصلش را در یکی از تنبیهات استصحاب در رسائل عنوان کرده‌اند.

مرحوم محقق ثانی(ره) فرموده بود که: هر جا عموم افرادی باشد، عموم زمانی هم هست، که بنا بر این قاعده در ما نحن فیه می‌گوییم که: هر معامله‌ای در هر زمانی لازم است و یک عموم زمانی درست می‌کنیم، بعد می‌گوییم: مسلماً یک زمان خارج شده است و آن زمان فوریت است، یعنی مغبون در زمان فوریت، مسلماً خیار غبن دارد و برای بعد از زمان فوریت، مرحوم محقق ثانی(ره) فرموده: اما بعد از این زمان شک داریم که آیا باز این عموم زمانی تخصیص خورده یا نه؟ باید به عموم زمانی عمل کنیم.

مرحوم شیخ(ره) در جواب مرحوم محقق ثانی(ره) فرموده: این فرمایش شما در صورتی درست است که زمان را به عنوان قید در نظر بگیریم، اما اگر زمان را به عنوان ظرف در نظر گرفتیم، این فرمایش شما، فرمایش درستی نیست.

بعد این را به صورت مفصل توضیح داده‌اند که اولاً فرق بین اینکه زمان ظرف باشد یا قید باشد، در این است که مثلاً در جایی که مولا می‌گوید: «أكرم العلماء في كل يوم»، مولا این «فی کل یوم» را به دو شکل می‌تواند اعتبار کند؛ یک شکل این است که به عنوان ظرفیت اعتبار کند و شکل دیگر این است که به عنوان قیدیت اعتبار کند.

ظرف خصوصیتش این است که مکرر موضوع نیست و موضوع را متعدد نمی‌کند، اما قید موضوع را متعدد می‌کند، یعنی بنا بر اینکه «أكرم العلماء في كل يوم» را ظرف بگیریم، معنایش این است که هر عالمی را در هر روزی إکرام کن و نتیجه‌اش این می‌شود که إکرام عالم در هر روز، یک حکم واحد مستمر است، یعنی إکرام هر عالمی، زید عالم در هر روزی، امروز و فردا و پس فردا إلی آخر یک موضوع است و عمر عالم در هر روزی یک موضوع است و لذا زید عالم به صورت مستمر و دائم إکرامش به عنوان یک موضوع واحد واجب است و در جایی که مسئله‌ی ظرف است، غالباً به دوام و استمرار در همه‌ی زمان‌ها تعبیر می‌کنند.

اما اگر زمان را قید قرار داده و گفتیم که: «فی کل یوم» قید است، چون گفتیم که: قید مکرر موضوع است، یعنی زید عالم در روز شنبه، یک موضوع می‌شود، زید عالم در روز یکشنبه، موضوع دوم می‌شود و همان زید عالم در روز دوشنبه موضوع سوم است.

در فرضی که زمان را ظرف گرفتیم، وجوب إکرام زید عالم در همه‌ی زمان‌ها به عنوان یک موضوع واحد استمرار دارد، اما حال که زمان را قید می‌گیریم، قید تکثیر موضوع می‌کند و مکرر افراد است، لذا زید عالم را تکه تکه می‌کند و می‌گوید: زید عالم در روز شنبه یک موضوع است، زید عالم در روز یکشنبه موضوع دوم إلی آخر.

مرحوم شیخ(ره) به محقق ثانی(ره) فرموده: اگر زمانی را که در خیار غبن وجود دارد، ظرف گرفته و گفتیم که: مغبون در زمانی که غبن برای او ظاهر شد خیار دارد، این زمان و سایر ازمه به عنوان یک شیء واحد است، و لذا وقتی که به عنوان یک شیء واحد شد، یعنی مغبون از این عموم افرادی به طور کلی خارج شده و دیگر عموم زمانی در کار نیست، تا بخواهیم در صورت شک به عموم زمانی مراجعه کنیم.

محقق ثانی(ره) فرموده بود که: بعد از زمان فوریت به عموم ازمه‌ی مراجعه کرده و می‌گوییم که: عموم ازمه‌ی می‌گوید: معامله بعد از زمان فوریت لازم است، که شیخ(ره) در جواب فرموده: اگر زمان را ظرف گرفتیم، دیگر عموم ازمه‌ی نداریم، تا بخواهیم

بعد از زمان فوریت به آن مراجعه کنیم، می‌فرماید یک کلی داریم که هر معامله‌ای لازم است و شما می‌گویید که عموم افرادی مستتبع عموم زمانی است که این را هم قبول داریم و هر معامله‌ای در هر زمانی لازم است اما وقتی که آمدیم یک فرد را از این عموم افرادی خارج کردیم و گفتیم إلا در معامله‌ی غبنیه این یک فرد از این عموم افرادی خارج شده است و اگر گفتیم مغبون خارج شده فی جمیع الأزمه اگر این فی جمیع الأزمه را ظرف گرفتیم این باعث نمی‌شود که زیاده التخصیص لازم بیاید.

شما وقتی که مغبون را از عموم افرادی خارج کردید، چه این مغبون در یک زمان خارج شود و چه در جمیع ازمه خارج شود، یک تخصیص لازم می‌آید.

آنچه که در ذهن محقق ثانی (ره) بوده، این است که اگر مغبون علاوه بر زمان اول، زمان بعد از فوریت هم خارج شود، این زیادی تخصیص لازم می‌آید، که شیخ فرموده: اگر زمان را ظرف گرفتیم، فرقی نمی‌کند که مغبون در یک زمان خارج شود و یا در جمیع ازمه و در هر دو صورت یک تخصیص بیشتر لازم نمی‌آید و مغبون و معامله‌ی غبنیه را از این اصل کلی لزوم در معاملات خارج کردیم.

بعد فرموده: بله این فرمایش محقق ثانی (ره) بنا بر اینکه زمان را قید بگیریم درست است.

تطبیق عبارت

«مسألة اختلف أصحابنا في كون هذا الخيار على الفور أو على التراخي على قولين»، فقهای ما در اینکه خيار غبن به نحو فوری است یا تراخی، بر دو قول اختلاف کرده‌اند، «و استند للقول الأول و هو المشهور ظاهراً إلى كون الخيار على خلاف الأصل»، که برای قول اول که ظاهر مشهور است، -ظاهراً قید برای مشهور است، یعنی مشهور علی الظاهر- که خيار غبن فوری است استناد شده بر اینکه خيار بر خلاف اصل است، که این اصل هم، همان اصالة اللزوم در معاملات است، خيار بر خلاف این اصالة اللزوم است، «فيقتصر فيه على المتيقن»، پس باید بر مورد متیقن، همان زمان فوریت است إكتفا شود.

«و قرّره في جامع المقاصد بأنّ العموم في أفراد العقود يستتبع عموم الأزمنة»، این دلیل را در جامع المقاصد به این بیان تقریر کرده است که یک عمومی در افراد عقود داریم، که می‌گوییم: هر عقد و معامله‌ای لازم است، که این عموم، يستتبع عموم زمانی را به دنبال دارد، یعنی هر معامله‌ای و هر عقدی در هر زمانی لازم است، «و إلّا لم ينتفع بعمومه، انتهى»، که اگر عموم زمانی نباشد، عموم افرادی‌اش هم بدون فایده است و فایده‌ای بر آن مترتب نمی‌شود.

«و للقول الثاني إلى الاستصحاب»، یعنی برای قول دوم که تراخی است، به استصحاب استناد شده است، که گفته‌اند: مغبون در زمان فوریت خيار غبن دارد، حال بعد از زمان فوریت شک می‌کنیم که آیا خيار غبنش باقی است یا نه؟ استصحاب می‌کنیم، «و ذکر فی الرياض ما حاصله: أنّ المستند فی هذا الخيار إنّ كان الإجماع المنقول اتّجه التمسك بالاستصحاب»، صاحب ریاض (ره) هم چیزی بیان کرده، که خلاصه‌اش این است که اگر دلیل این خيار إجماع منقول باشد، تمسک به استصحاب حرف خوبی است، در ذهن ایشان این بوده که اگر دلیل ما إجماع منقول باشد، موضوع إجماع مغبون و معامله‌ی غبنیه است، که بعد از زمان فوریت هم وجود دارد، لذا می‌توانیم استصحاب کنیم.

«و إنّ كان نفی الضرر وجب الاقتصار على الزمان الأوّل»، اما اگر مستند ادله نفی ضرر باشد، إقتصار بر همان زمان اول واجب است، «إذ به يندفع الضرر»، زیرا با همان زمان اول، که زمان فوریت است، ضرر مندفع می‌شود.

«أقول: و يمكن الخدشة في جميع الوجوه المذكورة»، در تمام این وجوهی که ذکر شد، می‌توانیم خدشه کنیم؛ «أمّا فی وجوب

الاقتصار على المتيقن»، اما آن دليل مشهور كه اقتصار بر قدر متيقن بود، «فلأئنه غير متّجه مع الاستصحاب.»، اين حرف كه در موارد بر خلاف قاعده، بر قدر متيقن إكتفاء می‌كنيم زمانی درست است كه دليل بر زائد بر قدر متيقن نداشته باشيم، اما اينجا دليل داريم و آن دليل استصحاب است.

«و أمّا ما ذكره في جامع المقاصد من عموم الأزمنة»، اما آنچه كه در جامع المقاصد از عموم زمانی بيان شده، «فإن أراد به عمومها المستفاد من إطلاق الحكم بالنسبة إلى زمانه»، اگر مراد از عموم زمانی، عمومی است كه از اطلاق حكم نسبت به زمان حكم استفاده می‌شود، كه می‌گوئيم: مولا فرموده: «أكرم العلماء»، كه چون نيامده زمان وجوب إكرام را مقيد كند، زمان وجوب إطلاق دارد، «الراجع بدليل الحكمة إلى استمراره في جميع الأزمنة»، اين «الراجع» صفت إطلاق است، يعنى إطلاقی كه به دليل حكمت برمی‌گردد، كه مقدمات حكمت می‌گويد: اين حكم در جميع أزمه استمرار دارد.

در نتیجه اين عبارت الاخرى اين است بگوئيم: زمان ظرف است و ظرفيت معنايش اين است كه حكمی در جميع ازمه استمرار دارد، به طوری كه جميع ازمه عنوان يك موضوع واحد را دارد.

شيخ (ره) فرموده: «فلا يخفى أن هذا العموم في كلّ فردٍ من موضوع الحكم تابعٌ لدخوله تحت العموم»، روى اين بيان اين عموم زمانی، در هر فردی از موضوع حكم، تابع دخول آن فرد در تحت عموم است، يعنى در «أكرم العلماء»، اگر بگوئيد كه: زيد عالم عموم ازماني دارد، در صورت عموم ازماني دارد كه زيد در تحت عنوان علماء باقى باشد، اما اگر زيد را از اين علماء استثناء كرديد، ديگر اين عموم زمانی اش هم از بين می‌رود.

«فإذا فرض خروج فردٍ منه»، حال اگر خروج فردی از اين عموم فرض شود، «فلا يفرق فيه بين خروجه عن حكم العام دائماً أو في زمانٍ ما»، فرق نمی‌كند كه اين از حكم عام دائماً خارج شود و يا در يك زمان مایى خارج گردد. «إذ ليس في خروجه دائماً زيادة تخصيصٍ في العامّ حتّى يقتصر عند الشكّ فيه على المتيقن»، زیرا در خروج دائميّش زيادی تخصیصی در عام لازم نمی‌آيد، تا در فرض شك در آن بر قدر متيقن اقتصار كنيم.

«نظير ما إذا ورد تحريم فعلٍ بعنوان العموم و خرج منه فردٌ خاصٌّ من ذلك الفعل»، نظير جایی كه فعلى به عنوان عام حرام شود، مثلاً مولا فرموده: «يحرم إكرام كل فاسق»، كه إكرام هر فاسقى حرام است، بعد فرد خاص از آن فعل خارج شده است، مثلاً مولا بعد از آن فرموده: «أكرم زيداً الفاسق»، كه زيد فاسق را إكرام كن، «لكن وقع الشكّ في أنّ ارتفاع الحرمة عن ذلك الفرد مختصٌّ ببعض الأزمنة أو عامٌ لجميعها»، اما شك می‌كنيم كه آیا اين حرمت كه از زيد برداشته شده، مختص به بعضی از ازمه است و يا عام و برای جميع ازمه است، «فإنّ اللازم هنا استصحاب حكم الخاصّ»، كه در اینجا بايد حكم خاص را استصحاب كنيم.

عام ما «يحرم إكرام كل فاسق» است و خاص «أكرم زيداً الفاسق» است، حال شك داريم كه اين وجوب إكرام زيد فاسق، آیا اختصاص به روز شنبه دارد يا در جميع ازمه می‌آيد؟ شيخ (ره) فرموده: همه‌ی اصوليين در اینجا حكم خاص را استصحاب کرده‌اند، «أعنى الحليّة»، يعنى حليت إكرام زيد فاسق را استصحاب می‌كنيم، «لا الرجوع فيما بعد الزمان المتيقن إلى عموم التحريم»، نه اينكه بعد از زمان متيقن، به عموم تحريم كه همان حرمت إكرام فاسق هست رجوع كنيم.

شيخ (ره) فرموده: اين حرف محقق ثانی (ره) در فرضی است كه بين اينها معارضه باشد، يعنى بين عموم زمانی و بين استصحاب معارضه باشد، كه در آن صورت عموم زمانی بر استصحاب مقدم است، اما وقتی كه زمان را به عنوان ظرف بگيريم، ديگر عموم زمانی نداريم و وقتی هم كه زمان را به عنوان قيد بگيريم، ديگر استصحاب نداريم كه اين لبّ تحقيق مرحوم شيخ (ره) است.

«و ليس هذا من معارضة العموم للاستصحاب»، ما نحن فيه از باب معارضه‌ی عموم با استصحاب نیست، تا بگوییم: در دوران امر بین استصحاب و عموم زمانی، باید به عموم مراجعه کرد، «و السرّ فيه ما عرفت: من تبعية العموم الزماني للعموم الأفرادي»، و سرّ آن همان است که بیان کردیم که عموم زمانی تابع عموم افرادی است.

«فإذا فرض خروج بعضها فلا مقتضى للعموم الزماني فيه حتّى يقتصر فيه من حيث الزمان على المتيقّن»، لذا اگر فرض کنیم که بعضی از افراد خارج شده، دیگر مقتضی برای عموم زمانی نیست، تا از حیث زمان بر قدر متیقّن اکتفا شود، «بل الفرد الخارج واحد»، بلکه آن فردی که خارج شده، واحد است، «دام زمان خروجه أو انقطع»، چه زمان خروجش دائم و یا منقطع باشد.

«نعم، لو فرض إفادة الكلام للعموم الزماني على وجه يكون الزمان مكثراً لأفراد العامّ»، بله اگر افاده‌ی کلام نسبت به عموم زمانی را قید قرار بدهیم، به گونه‌ای که زمان مكثر خود افراد عام باشد، یعنی این قید هر فردی از افراد عام را تكثر کند و مثلاً هر روز را یک موضوع قرار دهد، «بحیث يكون الفرد في كلّ زمانٍ مغایراً له في زمانٍ آخر»، به گونه‌ای که هر فردی در یک زمان، با همان فرد در زمان دیگر مغایر باشد، «كان اللازم بعد العلم بخروج فردٍ في زمانٍ ما الاقتصار على المتيقّن»، که در این صورت بعد از علم به خروج فردی در یک زمان، باید بر متیقّن اکتفاء شود، «لأنّ خروج غيره من الزمان مستلزمٌ لخروج فردٍ آخر من العامّ غير ما علم خروجه»، زیرا اگر بخواهیم علاوه بر آن فرد خارج شده در آن زمان، آن فرد را در زمان دیگری هم خارج کنیم، این مستلزم این است که یک فرد دومی هم، غیر از آنکه علم به خروجش داریم خارج شود.

«كما إذا قال المولى لعبده: «أكرم العلماء في كلّ يوم»»، همان گونه که اگر مولا به عبدش بگوید که: علماء را در هر روز اکرام کن، «بحیث كان إكرام كلّ عالمٍ في كلّ يومٍ واجباً مستقلاً غير إكرام ذلك العالم في اليوم الآخر»، به گونه‌ای که اکرام هر عالمی در هر روزی، واجب مستقلاً غیر از اکرام آن عالم در روز دیگر باشد، «فإذا علم بخروج زيدٍ العالم و شكّ في خروجه عن العموم يوماً أو أزيد»، حال وقتی که علم داریم که زید عالم خارج شد و شكّ در خروجش از عموم در یک روز یا بیشتر می‌کنیم، «وجب الرجوع في ما بعد اليوم الأوّل إلى عموم وجوب الإكرام»، واجب است که در ما بعد از روز اول به عموم وجوب اکرام تمسک کنیم، «لا إلى استصحاب عدم وجوبه»، و نمی‌توانیم به استصحاب رجوع کنیم، چون جای استصحاب نیست و استصحاب در صورتی است که زید عالم در روز شنبه با زید عالم روز جمعه یکی باشد، اما اگر زمان را قید گرفتیم، که زید عالم روز شنبه مغایر با زید عالم روز جمعه است، دیگر موضوع باقی نمانده و لذا جایی برای استصحاب نیست.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين